

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بیان دیگری که برای فرمایش مرحوم آقای آخوند هست این است که عدم الفصل در
جایی به درد می‌خورد که حکم به واسطه دلیل ولو حکم ظاهری به واسطه دلیل می‌آید
روی یک موضوع کلی، مثل این که می‌گوید مثلاً در شبهات تحریمیه حلیت است و ما
می‌دانیم که بین حکم این موضوع و یک موضوع دیگری که عبارت باشد از شبهات وجوبیه
فصلی نیست. بنابراین در این موارد درست است، ما از این که از ادله فهمیدیم حکم در
شبهات تحریمیه چیه قهراً حکم در شبهات وجوبیه را هم می‌فهمیم. حالا به یکی از دو
بیانی که دیروز گفته شد.

اما در یک جایی ما به خاطر این که موضوع این حکم محقق شده است در خارج گفتیم
این جا آن حکم وجود دارد ولی آن جا این موضوع محقق نشده، این جا عدم الفصل
نمی‌گوید بگو حکم آن جا هم هست چون این فصل در حکم نیست، این فصل در موضوع
است، آن موضوع محقق شده حکم هست، آن جا موضوع محقق نشده حکم نیست، و
در مانحن فیه این چنین است. چطور؟ برای این که در مواردی که استصحاب عدم صدور
نهی داریم موضوع محقق است می‌گوییم حکمش این است. شبهه تحریمیه مثلاً شرب
التن نمی‌دانیم آیا نهی‌ای صادر شده در باره آن یا نه، این مورد را فقیه استصحاب عدم
صدور نهی می‌کند و می‌گوید حلال است. در تعاقب حالتین موضوع نیست، عدم صدور
نهی برای ما احراز نشده در آن جا، چون استصحاب عدم نمی‌شود انجام بشود به خاطر
آن وجوه ثلاثه‌ای که گفته شد. پس اگر آن جا بگوییم حلیت نیست تفصیل در حکم ندادیم
بلکه این جا اگر گفتیم هست به خاطر تحقق موضوع است، آن جا اگر گفتیم نیست به
خاطر این است که موضوع محقق نیست. پس بنابراین آقای آخوند حرف‌شان این است
که می‌خواهند بفهمند در مانحن فیه درست است قول به عدم فصل داریم ولی آن عدم
فصل بین آن کبری و این کبری است. کبرایا، اما در خارج در مورد تعاقب حالتین، موردی
که تعاقب حالتین پیش آمده برای یک فقیه، در این مورد چون موضوع نیست، موضوع
عبارت است از چی؟ عبارت است از ما لم یرد فیه نهی، این موضوع محقق نیست در این
جا چون وجداناً که ما لم یرد فیه نهی نیست، استصحاباً هم که نمی‌تواند بگوید، محرز ندارد
پس بنابراین به خاطر این جهت است.

س: ...

ج: بین حکم دو تا موضوع. بله حکم دو موضوع است و این جا بین حکم دو موضوع نیست،
این جا به خاطر این است که آن یکی موضوعی که حکم آمده روی آن محقق نیست،

موضوعی که حکم آمده روی آن چیه؟ شیءای که لم یرد فیه نهی. این شیءای که لم یرد فیه نهی نیست.

س: ...

ج: کجا با استصحاب ثابت شده؟ با دلیل؟

س: ...

ج: نه، موضوعش وجدانی است آن جاها. ببخشید موضوعش هم با استصحاب است.

س: برائت در شبهات تحریمیه وقتی دلیل داریم...

ج: دلیل مان همین کل شیء مطلق است دیگه.

س: کل شیء مطلق دلیل داریم، نه، دلیل برائت که فرمود در شبهات تحریمیه می‌دانیم و دلیل... آن جا هم بحث دقیقاً همین است. فقط ثبوت این موضوع برای کبرای برائت توسط دلیل ثابت است این جا به اصل ثابت است. اما از این جهت که در هر دو می‌خواهیم یک موضوعی را به وسیله عدم فصل ملحق کنیم در حکم آن یکی موضوع، هر دو تا هیچ فرقی بین‌شان نیست.

ج: نه، آن جا ببینید در هر دو موضوع محقق است، می‌دانیم یعنی می‌دانیم در احادیث حل می‌دانیم این مشکوک الحلیة و الحرمة هست، حکمش این است. آن‌ها مشکوک الوجوب و عدم الوجوب هست، آن هم موضوع مشخص است. می‌دانیم حکم این موضوع که مشکوک الحرمة و الحلیة هست، با مشکوک الوجوب و عدم الوجوب حکمش فصل ندارد، می‌دانیم این دو تا موضوع حکمش فصل ندارد، در موضوع‌ها شک نداریم، این موضوع‌ها مشخص است؛ مشکوک الحلیة و الحرمة، آن موضوع هم مشخص است؛ مشکوک الوجوب و عدم الوجوب. می‌دانیم حکم این دو تا یکی است، حالا که ادله حل گفت این جا حلیت است پس می‌فهمیم آن جا هم حلیت است. شک در موضوع نداریم، موضوع‌ها مشخص است، اما اگر یک جایی این جا حکم را می‌دانیم چیه، دلیل آمده گفته حکم این موضوع این هست، این حرف را در این حکم که این جا نمی‌آوریم در اثر این است که موضوع برای ما مشخص نیست، نه بالوجدان نه به استصحاب.

س: چرا مشخص نیست؟

ج: برای تعاقب حالتین است نمی‌دانیم این جا نهی هست یا نه، از برای استصحاب هم که جاری نمی‌شود. پس نه بالوجدان می‌دانیم این جا لم یرد فیه نهی و نه بالاصل می‌توانیم بگوییم. پس اگر این جا حکم حلیت را نیاوریم ما تفرقه بین دو حکمی که بین‌شان تفرقه نیست قرار ندادیم. این تفرقه به خاطر این است که این جا موضوع بوده است این جا موضوع نبوده است. احراز موضوع نکردیم. این به خاطر این جهت است.

این معنایی است که مرحوم استاد تبریزی قدس سره برای عبارت آخوند این جوری

ایشان معنا فرمودند.

مطلبی که این جا هست این است که ما باید ببینیم ملازمه بین چیه، اگر همین مورد هم که گفته بشود اگر آن جا حلیت باشد این جا به هر نحوی باشد بدانیم، اجماع هست مثلاً که در تعاقب حالتین هم که نمی‌دانید، حکم همین است. اگر باشد فرقی بین آن مورد و این مورد دیگه نمی‌کند. ما باید ببینیم طرف ملازمه چیه. آن عدم فصل بین چی و چی هست، ولو موضوع را هم نشناسیم ولی اگر اجماع داشته باشیم که ولو موضوع را هم نمی‌شناسیم حکم همین است. آن وقت آن که مهم است این است که آن را توجه کنیم که طرفین ملازمه چه چیزی هستند.

این بالاخره عبارت آقای آخوند قدس سره در این جا یک عبارتی است که یک مقداری خالی از ابهام نیست فلذا اعلام هم در معنا کردن عبارت با هم اختلاف دارند که عرض شد.

س: ...

ج: یا موضوع آن که می‌دانیم با این یکی است، یا موضوع این. ولی این جا نمی‌دانیم چیه. موضوع را باید بشناسیم دیگه. یا موضوع آئی باشد که حکمش را با این می‌دانیم فرق نمی‌کند یا موضوع این. این جا نمی‌دانیم، هیچ کدام نیست، شبهه وجوبیه که نیست، شبهه تحریمیه هم نمی‌دانیم هست یا نیست. شبهه تحریمیه که لم یرد فیه نهی نمی‌دانیم هست یا نیست.

حدیث دیگری که به آن استدلال شده... چند حدیث دیگر باقی مانده که برای اثبات برائت شرعیه در شبهات حکمیه به آن‌ها استدلال شده. این مسأله خیلی مهم است چون می‌دانید که ما بالاخره روایاتی که داشتیم خیلی محل اشکال بود دیگه این اثبات برائت شرعیه و حالا حدیث رفع یک اشکالاتی داشت، اگرچه ما آن‌ها را جواب دادیم، سندش هم محل اشکال بود آن را هم بالاخره یک جوری حل کردیم ولی هنوز شش میخه نشده مطلب. یعنی این جور که یک دلیلی که هیچ شبهه نداشته باشد، همه قبول داشته باشند، همه یک اشکالاتش مندفع باشد پیش همه تا حالا ما نرسیدیم هنوز به آن. فلذا این برائت شرعیه هم یک امر مهمی است. حالا بقیه روایات را هم باید مورد بحث قرار بدهیم ببینیم بالاخره ثابت می‌شود به جوری که شش میخه بشود به قول استاد مرحوم استاد رحمة الله علیه یا نه.

روایت دیگر روایت ابن طیار است.

س: ... الاشياء مطلقة را نخواندیم.

ج: آن‌ها دیگه بحث‌هایش عین آن است. آن‌ها دیگه فرقی نمی‌کند، روشن شد، سندهایش منتها گفتیم اشکال دارد.

س: ... شبهات وجوبیه را با ادله فصل درست کردیم؟

ج: در این جا بله. مگر این که کسی لم یرد فیه نهی را کنایه بگیرد از قانون.

س: ... آقای صدر بخواهد ملازمه ...

ج: نه، حالا قاعده ملازمه را در موارد ...

س: ملازمه هم در وجوب است هم در تحریم....

ج: بله آن هم اگر مطلقاً بخواهد قاعده ملازمه را بگوید نفی دارد می‌کند. مطلقاً چه در موارد مصالح و چه مفاسد.

این روایت در کافی شریف هست «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى وَ غَيْرِهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنِ ابْنِ الطَّيَّارِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ اخْتَجَّ عَلَى النَّاسِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَزَّوَجَلَّ»

خدای متعال احتجاج می‌فرماید بر مردم به سبب چیزی که به آن‌ها اتیان فرموده، ایتاء فرموده و به آن‌ها شناسانده است.

س: ...

ج: نه، چون رُوی بود از امام صادق(ع).

در این جا مرحوم امام قدس سره این طور تقریب فرمودند که مراد از «ما آتاهم» همان است که ظاهراً در آیه شریفه‌ای که فرمود «لَا يَكُفُّ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا» یا «ما لا يكلف الله نفساً إلا وسعها». مراد از «ما آتاهما» قدرت است، توانایی است «و عرفهم» به معنای شناساندن است. یعنی خدای متعال احتجاج می‌کند به مردم به آن که دو چیز به آن‌ها داده باشد: یک؛ قدرتش را به آن‌ها داده باشد، دو؛ شناسانده باشد به آن‌ها آن حکمش را. در این صورت احتجاج می‌فرماید. قدرت نماز خواندن را دارد، وجوب نماز را هم به آن‌ها فهمانده. یا قدرت بر شرب خمر دارد، حرمت شرب خمر را هم فرموده. این جاها احتجاج می‌فرماید.

این کلام چون در مقام تحدید هست کأنّ از آن مفهوم روشن می‌شود که فقط این جاست که احتجاج می‌فرماید نه یک مورد از موارد احتجاجش این جاست. نه، فقط جایی احتجاج می‌کند که دو کار کرده باشد: یک؛ قدرت داده باشد، دو؛ تعریف کرده باشد حکمش را. بنابراین در شبهات تحریمیه ولو قدرت را داده به این که انسان انجام بدهد اما تعریف نفرموده. پس بنابراین در آن جاها احتجاج نمی‌کند خدای متعال بر ترک، بر عدم انجام. یا در شبهات وجوبیه هم همین طور، آن جا قدرت داده انسان می‌تواند احتیاط بکند بگوید شاید واجب باشد، اما تعریف نفرموده. بنابراین این حدیث شریف هم شبهات حکمیه تحریمیه را می‌گیرد، هم شبهات حکمیه وجوبیه را می‌گیرد.

این تقریب استدلالی است که شده.

إِنْ قُلْتَ:

إِنْ قُلْتَ که این ممکن است حیث مجموعی باشد «بما آتاهم و عرفهم» ولو به بعضی فرموده باشد، خدا بر مردم احتجاج نمی‌کند.... مفهومش این می‌شود، مگر آن را که به مردم شناسانده باشد. اگر به بعضی‌ها هم شناسانده باشد این آتاهم. به مردم شناسانده دیگر. پس بنابراین اگر ما یک جایی احتمال بدهیم که شاید عده‌ای حکم را می‌دانند و ما

نمی‌دانیم، تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه دلیل می‌شود. شاید به بعضی‌ها فرموده باشد. اگر ائمه علیهم السلام را جزو این ناس بگیریم حتماً به آن‌ها که فهمانده حکم را. اگر فهمانده، پس بنابراین ما آتاهم اگر معنایش این باشد، به آن که به مردم داده و به مردم دادن هم به این صادق است که به بعضی‌ها گفته باشد و امام رضوان الله علیه این جوری جواب می‌دهند. می‌گویند ببینید بما آتاهم، قدرت کجا موجب احتجاج می‌شود، این که بعضی‌ها را قادر کرده باشد، بعضی‌ها را قادر کرده، عاجز را به صلابه بکشد بگوید چرا انجام ندادی؟ بگوید نمی‌دانم، می‌گوید او که می‌دانست. این عقلایی است؟ پس چطور در ما آتاهم نمی‌شود مقصود این باشد که یعنی به بعضی قدرت ایتاء کرده باشد و باید بگوییم به کل فرد فرد، همان که آن معنایش این است بنابراین به آن قرینه «عرفهم» هم همین است که به کل فرد. همان که قدرت به او داده به او هم تعریف کرده باشد و شناسانده باشد. این وحدت سیاق اقتضاء می‌کند که همان طوری که در آتاهم معقول نیست که قدرت به بعضی اگر داده باشد بعضی دیگر را هم بیاید که قدرت به آن‌ها نداده و عاجزاً احتجاج بر آن‌ها بکند در «عرفهم» هم وحدت سیاق همین را اقتضاء می‌کند. حالا علاوه بر این مطلب که حالا وحدت سیاق این است که تناسب حکم و موضوع هم همین است. تناسب حکم و موضوع مؤیداً به این آتاهم همین است که در حقیقت چون عقول می‌گوید کسی که چیزی را نمی‌داند بخواهی او را مؤاخذه بکنی در صورتی که ندانستن او از روی تقصیر نباشد بنابراین این شبهه درست نیست که کسی بخواهد بگوید این جا تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه هست. پس بنابراین استدلال به این دلیل فرموده‌اند می‌شود کرد.

س: ...

ج: این حالا فعلاً تقریب استدلال بود.

س: ...

ج: ببینیم می‌شود یا نمی‌شود.

این استدلال مورد مناقشات عدیده واقع شده. مناقشه همین است که جناب آقای میلانی می‌فرمایند. و آن این است که گفته شده است این درست است، این شبهات حکمیة تحریمیة و وجوبیة را می‌گیرد، اگر ما ادله احتیاط اصلاً نداشته باشیم خیلی خوب هست، برائت شرعیة اثبات می‌شود، می‌توانیم به آن تمسک کنیم ولی یک مفادی نیست که با ادله برائت و ادله احتیاط اگر وجود داشته باشد معارضه نکند، بلکه مورد ادله احتیاط است. چرا؟ برای این که ادله احتیاط که وارد شد، خدای متعال به ادله احتیاط احتجاج می‌کند که ادله احتیاط چیه؟ ما عرفهم است. پس ادله احتیاط وارد می‌شود چون بعد از وجود آن‌ها وجداناً ما عرفهم درست می‌شود بعد از گفتن شارع. پس بنابراین یحتج بما عرفهم.

مرحوم آقای آخوند قدس سره و مرحوم امام قدس سرهما از این اشکال این جور تخلص جستند، فرمودند که ادله احتیاط اگر وجوب نفسی داشت، خودش واجب بود، بله در این موارد اگر ما احتیاط نمی‌کردیم و عمل نکنیم خدا احتجاج می‌کند می‌گوید من که به شما گفتم احتیاط بکنید، عرفتکم. اما اگر ادله احتیاط مفادش این باشد که احتیاط کنید تا آن‌هایی که من ترک نکردم، به شما نشانساندم آن‌ها زمین نماند و اگر احتیاط نکنید نه به خاطر احتیاط نکردن‌تان کتک می‌زنم، به خاطر ترک آن‌هایی که تعریف نکردم عقاب

می‌کنم. اگر کسی احتیاط نکند مثلاً یک سفری رفته نمی‌داند قصر است یا تمام است، احتیاط نمی‌کند فقط تمام می‌خواند. بعد معلوم می‌شود قصر است. خدا بر احتیاط نکردن عقاب می‌کند یا بر این که قصر نخوانده؟ برای این که قصر نخوانده دارد عقاب می‌کند. با این که قصر را لم يعرفه. پس بنابراین ادله احتیاط چون ظاهرش موضوعیت نیست، نفسیت نیست بلکه ادله احتیاط مفادش این است که من از آن احکام مجهوله که تعریف نکرده‌ام، به شما نرسانده‌ام دست برنمی‌دارم، این مفاد ادله احتیاط است. این مفاد با این سازگار نیست که این جا می‌فرماید خدا فقط به چی احتجاج می‌کند به آن که شناسانده.

س: ...

ج: بما هو مشکوک هم شناسانده. من الان این وجوب را می‌دانستم؟ نمی‌دانستم.

س: ...

ج: نه، وظیفه در حال شک را دارد بیان می‌کند می‌گوید آقا حالا که شک هستی، الان که شک هستی من به تو شناساندم، تعریف نکردم، در جهل باقی گذاشتم تو را، حتی حکماً هم... در خبر واحدی چیزی نیامده، نه علم وجدانی داری به آن، نه علم تعبیدی داری به آن، ادله احتیاط هم هیچ طریقتی ندارد.

س: ...

ج: نه، ادله احتیاط هیچ طریقتی ندارد.

س: ...

ج: نیست، بله عرض می‌کنم. حکم شیء بما هو مشکوک، آن ادله احتیاط می‌گوید بله مشخص است که حکمش این است که اگر واقعی داشته باشد من دست برنمی‌دارم. پس احتیاط کن. این با این حرفش که گفته؛ جایی که حکمش را نفهماندم کاری ندارم. این با هم تعارض می‌کند. پس بنابراین آن‌هایی که می‌فرمایند ولو عده فراوانی هستند که می‌فرمایند که بله این مورد ادله احتیاط است، این حرف از همان زمان‌های سابق هم بوده، مرحوم آقای آخوند جواب دادند، مرحوم امام جواب می‌دهند که بله این مورد ادله احتیاط نیست به خاطر این جهت که ما دقت کنیم در مفاد ادله احتیاط.

س: ...

ج: بله بله نمی‌شناسانند. فقط می‌گوید در این جا تو احتیاط بکن یعنی من دست از آن برداشتم. اگر باشد دست برداشتم. ممکن هم هست نباشد، اگر باشد دست برداشتم. پس دارد از چیزی که مجهول است و لم يعرفه و با ادله احتیاط هم که تعریف نمی‌شوند، چون ادله احتیاط نه علم وجدانی می‌آورد به آن، نه علم تعبیدی می‌آورد به آن. هیچ کدام را نیاورده، پس بنابراین با این که آن مجهول است و معلوم نیست و لم يعرفه، ادله احتیاط می‌گوید من دست از آن برداشتم احتیاط می‌کند. این ادله دارد می‌گوید خدا در این

صورت احتجاج نمی‌کند. پس بنابراین طبق این جواب که جواب متینی هست این اشکال مندفع است.

س: ...

ج: چرا، برای این که آن‌ها به ادله احتیاط نرسیده به آن‌ها. عده‌ای ادله احتیاط به آن‌ها نرسیده.

س: ...

ج: می‌دانم فرموده ولی اگر به آن‌ها نرسید آن‌ها چی هستند؟ آن‌ها معذور هستند.

س: آن‌هایی که نمی‌دانند معذور هستند.

ج: بله، یعنی اخباری‌ها می‌گویند ای اصولی‌های بیچاره شما که ادله احتیاط را نفهمیدید حالا شما معذور هستید، ما نمی‌گوییم شما جهنم می‌روید چون اخباری‌ها می‌گویند ادله احتیاط...

س: ...

ج: آن‌ها قاصرند، عقل‌شان نرسیده که ادله احتیاط را درست بفهمند.

س: ...

ج: حضرت حق تعریف کرده، چه کار کند حضرت حق؟ حکم فرموده ولی ما اصولی‌ها فرضاً نفهمیدیم این را، اخباری‌ها این جوری می‌گویند این را، می‌گویند این اخبار احتیاط که واضح است، شما اصولی‌ها نمی‌فهمید. آن وقت اخباری‌ها می‌گویند شیخ انصاری جهنم می‌رود که برائت جاری می‌کند؟ می‌گوید نه معذور است. به خاطر چی؟ به خاطر همین حدیث، چون آن‌ها لم یعرفهم وجوب الاحتیاط.

س: ...

ج: نه، تعریف همین است دیگه، یعنی بشناساند، بفهماند به آن‌ها. اگر نفهمید نفرموده دیگه. همین است دیگه، لم یعرفهم. مثل این که احکام را فرموده باشد ولی به کسی نرسیده باشد.

این اشکال اول و جوابی که داد شد. اشکال دومی که بر این مسأله وارد شده این است که این روایت قطعه‌ای است از روایت دیگری که این طیار آن را نقل کرده. و چون در آن روایت اشکال هست و نمی‌شود از آن روایت برائت فهمید پس بنابراین این هم همین جور است، پس حاصل اشکال این است که این روایت قطعاً قطعاً او احتمالاً از روایت دیگری که این طیار دارد. آن روایت را وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم این روایت به کله وقتی توجه به آن می‌کنیم دلالت بر برائت نمی‌کند. پس بنابراین این روایت هم اگر قطعاً آن باشد دلالت ندارد، اگر احتمالاً هم آن باشد ما جزم نداریم روایت دیگری است پس نمی‌توانیم به آن استدلال بکنیم.

آن روایت دیگر این است؛ باز آن در کتاب کافی شریف هست در همین باب حجج الله على خلقه: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِيهِ الْأَحْمَرِ عَنْ حَمْرَةَ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ لِي أَكْتُبُ فَأَمْلَى عَلَيَّ...»

بعضی وقت‌ها سؤالاتی بعضی دوستان دارند می‌کنند که چطور این احادیث بزرگ، بلند، این‌ها چه جور این روات حفظ کردند. این جواب‌هایی دارد که یکی‌اش این است که یک حافظه فوق‌العاده‌ای در آن زمان‌ها خدای متعال قرار داده بود برای این که دین بالاخره نشر پیدا کند یک حافظه‌های قوی‌ای فراوان بوده، حضرت امیر سلام الله علیه یک مرتبه یک جا خطبه می‌خوانند این‌ها حفظ کردند و گفتند. نمی‌شود گفت این‌ها نقل به معنا کردند، چون اگر این‌ها نقل به معنا کردند باید خودشان فصیح و بلیغ باشند آن جوری. آن‌ها کجا می‌توانند این فصاحت و بلاغت را حفظ بکنند. این عین الفاظ است، عین الفاظ است که این فصاحت و بلاغت مولی امیرالمؤمنین در آن حفظ شده. اولاً یک حافظه‌های این جوری بوده. ثانیاً خیلی‌ها قلم و دوات می‌آوردند که در روایات هست که هر وقت چیزی می‌شنوند بنویسند. گاهی هم خود ائمه امر می‌کردند که قلم و دوات بیاور مثل توحید مفضل که فرمود قلم و دوات بیاور به حسب آن نقل که می‌خواهم مطالبی را بگویم.

حالا این جا هم فرموده «قَالَ لِي أَكْتُبُ فَأَمْلَى عَلَيَّ» املاء گفتند. «فَأَمْلَى عَلَيَّ إِنَّ مِنْ قَوْلِنَا» به درستی که از سخنان ما این است، بعضی از سخنان ما که می‌گوییم این است «إِنَّ اللَّهَ يَخْتَجُّ عَلَى الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَرَّفَهُمْ ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْكِتَابَ فَأَمَرَ فِيهِ وَ نَهَى أَمَرَ فِيهِ بِالصَّلَاةِ وَ الصَّيَامِ فَتَمَّ رَسُولُ اللَّهِ ص عَنِ الصَّلَاةِ» یک بار حضرت خوابش برد، نماز ایشان قضا شد «فَقَالَ أَنَا أُنِيْمُكَ وَ أَنَا أَوْقِظُكَ» من تو را در خواب قرار دادم و نگذاشتم بیدار بشوی و من هم در را بیدار کردم «فَإِذَا قُمْتَ فَصَلِّ لِيَعْلَمُوا إِذَا أَصَابَهُمْ ذَلِكَ كَيْفَ يَصْنَعُونَ لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ إِذَا تَامَ عَنْهَا هَلَكَ» در ذهن مردم این بود که اگر کسی خوابش ببرد و نمازش قضا بشود این هلاک است. خدای متعال برای این که این حرف در ذهن‌ها جا نیفتد، پیامبرش را که افضل خلائق است که معلوم است هلاک نمی‌شود، عمداً او را به خواب می‌برد تا بگوید نه، این دلیل بر هلاک نیست، این یک چیزی است که خدای متعال اراده کرده گاهی انسان خواب می‌ماند. پس بنابراین این یک بار که ایشان خواب رفت برای این بود که هم مردم بدانند اگر خواب‌شان برد بعداً باید چه کار کنند که قضا کنند، هم بفهمند که اگر خواب ماندی این قدر نمی‌خواهد ناراحتی روحی پیدا کنی که معلوم می‌شود خیلی ما وضع‌مان خراب است.

«وَ كَذَلِكَ الصَّيَامُ أَنَا أُمْرِضُكَ وَ أَنَا أَصْحُكَ فَإِذَا سَعَيْتُكَ فَأَقْضِيهِ- ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَ كَذَلِكَ إِذَا تَطَرَّتْ فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ لَمْ تَجِدْ أَحَدًا فِي ضَيْقٍ وَ لَمْ تَجِدْ أَحَدًا إِلَّا وَ لِلَّهِ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ وَ لِلَّهِ فِيهِ الْمَشِيئَةُ وَ لَا أَقُولُ إِنَّهُمْ مَا شَاءُوا صَنَعُوا ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ يَهْدِي وَ يُضِلُّ وَ قَالَ وَ مَا أَمَرُوا إِلَّا بِدُونِ سَعَتِهِمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَمَرَ النَّاسُ بِهِ فَهُمْ يَسْعَوْنَ لَهُ وَ كُلُّ شَيْءٍ لَا يَسْعَوْنَ لَهُ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ وَ لَكِنَّ النَّاسَ لَا خَيْرَ فِيهِمْ ثُمَّ تَلَا ع لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَ لَا عَلَى الْمَرْضَى وَ لَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ قُوضَ عَنْهُمْ- مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ- وَ لَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قَالُوا قُوضَ عَنْهُمْ لِأَنَّهُمْ لَا يَجِدُونَ.»

این را هم گفتند آن حدیث پاره‌ای از این حدیث است که دارد «إِنَّ اللَّهَ يَحْتَجُّ عَلَى الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَرَفَهُمْ» آن یک بخشی از همین است که حالا آن جا جدا ذکر کرده. این جا دلالت هم همین است دلالت نخواهد داشت ان شاء الله توضیحش برای جلسه بعد و صلی

الله علی محمد و آله.

این مطلب را هم بگویم که هفته بعد ظاهراً شنبه، یکشنبه، دوشنبه، حوزة تعطیل است به خاطر ایام فاطمیه. بنابراین می‌ماند یک سه‌شنبه برای ما. این سه‌شنبه باید تعطیل کنیم تا کسانی که می‌خواهند یک برنامه‌ریزی داشته باشند که چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه‌اش را هم که تعطیل است. بنابراین هفته آینده دیگه کلاً اگر آقایان بخواهند من حاضرم بیایم، من جایی نمی‌روم من قم هستم. ولی برای این که آقایان که تبلیغ می‌خواهند تشریف ببرند یا چیز دیگر، بتوانند فرصتی را استفاده کنند دیگه برای یک روز

وصلی الله علی محمد و آل محمد.